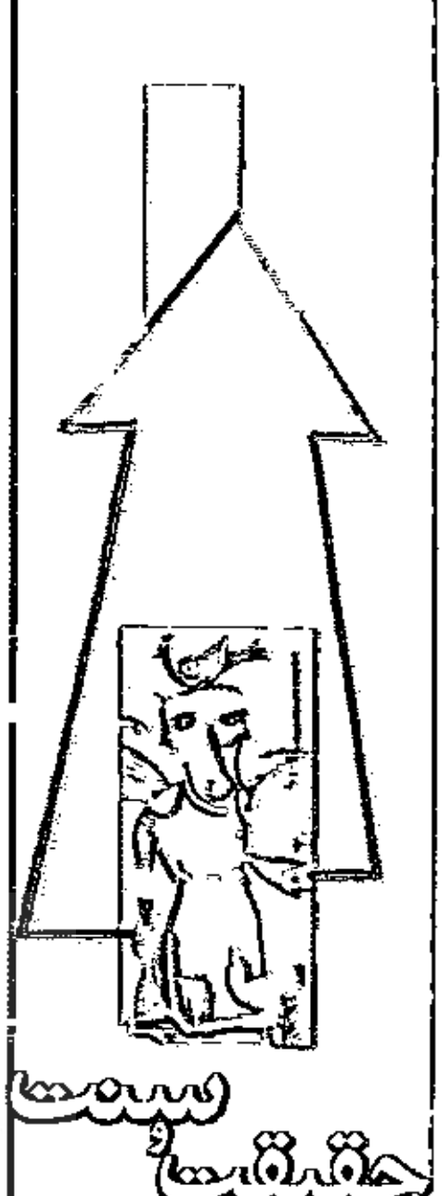

حقیقت و سنت

تاریخ محافظه‌کاری و چهار نحله فکری

◆ مسعود سوری

محافظه‌کاران، در جهان، در یک نکته مشترکند: دفاع از حفظ وضع موجود، دفاع از وضعیت فعلی و حسرت نوستالژیک نسبت به گذشته و مخالفت با مدرنیته. شعارهای مدرنیت و اصول و مظاهرش، با این حال محافظه‌کاری در اروپا و آمریکا با محافظه‌کاری در آسیا و شرق تفاوت دارد. محافظه‌کاری در آسیا وجهی آسمانی دارد و بیشتر شاکله‌ای مذهبی و ایدئولوژیک دارد، اما محافظه‌کاری در اروپا زمینی است و غیرایدئولوژیک و بیشتر خواهان دفاع از سنت‌ها و گذشته است. در اروپا و غرب چهار نحله فکری پیرامون محافظه‌کاری وجود دارد که همگی در دفاع از گذشته و مخالفت با مدرنیته مشترکند، اما خاستگاه آن‌ها و دلیل وجودی آن‌ها تفاوت دارد.

نحله اول، خاستگاهی سیاسی و اروپایی دارد و دلیل شکل‌گیری آن، مخالفت با تحولات انقلاب فرانسه است. این شکل از محافظه‌کاری تلاشی جدی برای مقابله با امواج انقلاب فرانسه در اروپا، آمریکا و آفریقا و آسیا بود و تلاشی برای بی‌اعتبار کردن شعارهای انقلاب فرانسه که در آزادی، برابری و برادری خلاصه می‌شد. زمانی که انقلاب فرانسه شکل گرفت و پس از انحراف در آن ویدایش ناپارت و بناپارتیسم ناپلئون با تمسک‌جویی به شعارهای انقلاب با رویکردی استعماری تلاش کرد رقابت فرانسه با سایر امپراتوری‌ها به ویژه انگلستان را در مرحله نخست و پروس، روسیه، عثمانی و اتریش-مجارستان در مرحله دوم را به نفع پاریس و با پیروزی فرانسه به پایان برساند. این هدف به ویژه در اروپا تلاش می‌کرد اولویت انگلستان در حوزه سیاسی و رقابت با فرانسه را از بین ببرد و با گسترش شعارهای جناب انقلاب به کشورهای اروپای مرکزی و آسیا و آفریقا از حوزه مستعمراتی انگلیس بکاهد.

این رویکرد علیه سایر امپراتوری‌ها نیز در اروپای شرقی و مرکزی دنبال می‌شد اما وجه ضدانگلیسی آن خیلی قوی‌تر بود در چنین شرایطی ادموند برک، فیلسوف سیاسی انگلیسی به مقابله با شعارهای انقلاب فرانسه برخاست و برای دفاع از ارزش‌های سیاست انگلیس در برابر انقلاب فرانسه سبکی را پایه‌گذاری کرد که به محافظه‌کاری شهرت یافت. چکیده نظریه او حمله به مدرنیسم سیاسی انقلاب فرانسه و شعارهای انقلابی برخاسته از آن بود. او با زیر سئوال بردن آزادی، برابری و برادری، آن‌ها را دست نیافتنی می‌دانست و معتقد بود آن‌چه از گذشته و گذشتگان به ما رسیده در حوزه سیاست و اقتصاد و فرهنگ عملکرد بهتری نسبت به آزادی و برادری و برابری دارد. برک سنت‌های اشرافی، سیاسی و سلطنتی و حکومتی انگلستان را عصاره تاریخ این کشور می‌دانست و معتقد بود چون در طول زمان شکل گرفته‌اند، قابل اطمینان‌ترند.

نحله دوم محافظه‌کاری، روحی فرهنگی و نگرشی آسمانی دارد و برگرفته از تحولات فرهنگی، اقتصادی و سیاسی سیصد و سی دوکنشین در حوزه فرهنگی کاتولیک ژرمن بود که بعدها با اتحاد خود، کشور آلمان را شکل دادند. این نحله فکری حاصل اتحاد فئودال‌ها و دوکنشین‌ها با کلیسای کاتولیک رم بود و تلاشی بود برای عدم اتحاد ژرمن‌ها و تبدیل نشدن آن‌ها به یک کشور با ساختاری ملی. این نحله فکری که توسط روشنفکران عمدتا فرهنگ‌محور نمایندگی می‌شد و به دلیل بود جنبش روشنگری مدرن در آلمان در دانشگاه‌های فرایبورگ و برلندبورگ ریشه داشت، مدرنیسم اروپا را به سخره می‌گرفت و روش حرکتی آن‌ها را منجر به فنا و پستی می‌دانست. این شکل از محافظه‌کاری ذیلی از روشنفکران آلمانی را شکل داد که بعدها به افراط و تفریط‌های خطرناکی کشیده شدند. تلاش بیسمارک برای اتحاد سیصد و سی دوکنشین و تشکیل دولت آلمان و تلاش رایش دوم برای تسخیر جهان در جنگ اول و رایش سوم در جنگ جهانی دوم از این نحله فکری محافظه‌کاری نشات می‌گیرد. افرادی مثل نیچه، هگل و فیخته و ناسیونالیست‌های تندرو در این کشور برای فرار از سایه سنگین تفکر محافظه‌کاری در آلمان و برای شکستن این نحله غنی فکری که در روح آلمان‌ها رسوخ کرده بود، جنگ را تقدس بخشیدند.

این نحله فکری اگرچه با مرگ بیسمارک از حوزه سیاسی خارج شد اما در حوزه‌های فرهنگی و فکری هنوز زنده است و این زنده بودن، آثار مثبت و منفی فراوانی داشته است. شکل‌گیری مکتب فرانکفورت و مارکسیسم آلمانی از این نحله فکری متاثر است.

نحله سوم محافظه‌کاری در اروپا رویکردی مذهبی مسیحی دارد. این نحله فکری می‌کوشد تفسیر مذهبی از مسیحیت را در اروپا نمایندگی کند. این نحله در واتیکان است و برای حفظ وضع موجود در حوزه‌های فرهنگی و مذهبی می‌کوشد و با بسیاری از تبعات مدرنیته در اروپا مخالف است. این نحله فکری در ایتالیا و جنوب اروپا مثل اسپانیا و پرتغال قوی‌تر است و معتقد است دوری انسان از مسیحیت به مرحله خطرناکی رسیده است و انسان در حال به نابودی کشاندن خویش به وسیله تکنولوژی است. حمله به سقط جنین، مخالفت با طلاق و مخالفت با روابط آزاد و زنان و مردان و مخالفت با نقش‌های زنان در جامعه و کار زنان، دفاع از حریم خانواده و مخالفت با شبیه‌سازی و هر گونه فعالیتی که علیه نظام طبیعی و سنتی جامعه است از ارکان این نحله فکری است. این نحله فکری در آمریکا نیز قدرت دارد.

نئومحافظه‌کاران مثل بوش از این نحله فکری سیراب می‌شوند. تغییر مذهبی بوش و تلاش او برای مذهبی کردن جامعه آمریکا به نظر بسیاری ناشی از تاثیرپذیری محافظه‌کاران آمریکا از این نحله فکری است. مخالفت با فمینیسم آمریکایی، دفاع از مردسالاری، حمله جدی به هم‌جنس‌بازی، دفاع از زن به عنوان حافظ حریم خانواده و در نقش مادر خانه نه رئیس و حمله به شعارهای حزب دموکرات در زمینه‌های فرهنگی و اقتصادی و سیاسی از مهم‌ترین ویژگی‌های این نحله فکری در آمریکا است. این نحله فکری به شدت نگران فروپاشی تمدن غرب به دلیل افراط انسان در رواج اومانیسم در جامعه است.

چهارمین نحله فکری محافظه‌کاری در اروپا رویکردی ضدمدرنیته‌ای دارد اما شاکله آن فرهنگی-فلسفی است. حمله به مبانی فکری فرهنگی لیبرالیسم و مدرنیسم مهم‌ترین خصلت این نحله فکری است.

این نحله فکری زاییده تحولات مختلف در قرن ۲۰ است و نقد قدرتمندی علیه تمدن، تجدد، عقل مدرن و اندیشه مدرنیته است و به شدت از ارزش‌های اخلاقی و سیاسی و سنت‌های گذشته دفاع می‌کند و معتقد است هرچه ما در دنیای کنونی می‌بینیم ظاهری است و آن‌چه حقیقت دارد سنت‌ها هستند. این نحله فکری از مطلق‌انگاری کل‌گرایی و مطلق‌گرایی دفاع می‌کند و به شدت مخالف نسبی‌گرایی به عنوان مادر اثبات‌گرایی، فلسفه سیاسی مدرن و علوم اجتماعی مدرن است و معتقد است این اثبات‌گرایی حقیقت را فدای نسبیت‌ها کرده و انسان را دائم مدرن طبیعت گردانیده است. این نحله فکری به جدایی علم از ارزش‌ها و هنجارها و موضوعات غیرقابل اندازه‌گیری حمله می‌کند و آن را منشاء انحرافی بزرگ در طبیعت و قوانینی ابدی طبیعت می‌داند. این نحله فکری اعتقاد جدی دارد که با قبول نسبی‌گرایی که یکی از بنیان‌های اصلی اثبات‌گرایی، پوزیتیویسم و مدرنیسم است، عدالت و عقلانیت در جامعه از بین می‌رود چرا که دوری از مطلق‌گرایی باعث پوچ‌گرایی انسان شده و تکنولوژی را به ابزاری علیه وجدان انسان و طبیعت وی بدل می‌کند.

درواقع، نحله فکری چهارم، عصاره سه نحله فکری پیشین است و می‌کوشد با کمک گرفتن از دیدگاه‌های ماقبل مدرنیسم مانند سقراط، افلاطون و ارسطو به نقد منفی مدرنیته و تبعات مختلف آن بپردازد. این نحله فکری تلاش می‌کند با کمک گرفتن از نظریات هگل، نیچه، روسو و هابز و اختلاط آن با اندیشه‌های ماقبل مدرنیته ثابت کند که مدرنیته در عصر حاضر نه تنها به سنت‌های فلسفه سیاسی بی‌اعتنا مانده بلکه به اصول و عقاید بنیادی پدران مدرنیته نیز بی‌توجهی کرده است. این نحله فکری، حقیقت واقعی و راستین را در فلسفه عصر یونان باستان می‌داند که به فلسفه قرون وسطی سرایت کرده است اما در عصر مدرن پرده‌ای بر چهره حقیقت در قالب‌های علمی ایجاد شده است و از نظر آن، تنها راه رسیدن به حقیقت پاره کردن این پرده ضخیم و دلربا است. این نحله فکری مدرنیته را سیاه‌ترین پرده‌ای می‌داند که بر چهره حقیقت در طول تاریخ انسان کشیده شده و معتقد است رجوع به نظر مردم غلط است چرا که تجدد باعث شده انسان غربی و انسان مدرن ندانند چه می‌خواهد و به دنبال چیست و نمی‌تواند میان درست و غلط، خوب و بد و... تمیز قائل شود. در نگرش این نحله، بحران در تفکر، سیر اندیشه را در قرن بیستم به شورمزاری تبدیل کرده است که کلیت انسان را در بر گرفته است. این نحله فکری حتی به نحله فکری محافظه‌کاری نسبی‌گرایانه ادموند برک نیز اعتقاد ندارد چرا که معتقد است این نوع محافظه‌کاری به جای آن که از حقیقت دفاع کند از سنت دفاع می‌کند در حالی که سنت‌ها نسبی‌اند و اتفاقا بازتاب حقیقت مطلق نیستند. به همین دلیل باید میان سنت و حقیقت تمایز قائل شد. این تفکر، نسبی‌گرایی را سم می‌داند چرا که نه تنها در عمل در خود تناقض دارد بلکه چون ابزار آن تساهل و تسامح است قابل اعتماد نیست. نیز علم‌گرایی بیماری‌ای است که در ضعف درک و نگرش انسان ریشه دارد و درواقع خودش را حذف می‌کند و جهان را بدون تکیه‌گاه می‌سازد. این نگرش بین علوم اجتماعی و فلسفه مدرن و لیبرالیسم پیوند برقرار می‌کند و از آن جهت آن را غلط می‌داند که نابرابری‌ها را برابر جلوه می‌دهد. از این دیدگاه علوم اجتماعی به جای آن که در خدمت کشف حقیقت ذاتی باشند، به دنبال قدرت انسان و تقویت آن و افزایش عمر انسان هستند.

یکی دیگر از جلوه محافظه‌کاری در نحله چهارم حمله به تجربه‌گرایی است چرا که برای اثبات خود ملاک‌های غیر تجربی را نفی می‌کند و همین باعث نسبی‌گرایی می‌شود به گونه‌ای که می‌توان نسبی‌گرایی را فرزند تجربه‌گرایی مدرنیته دانست. حمله به اثبات‌گرایی نیز در این نحله فکری مهم است. اثبات‌گرایی معتقد است معرفت علمی معرفتی است که در علوم طبیعی مدرن معرفت راستین و حقیقی را جست‌وجو می‌کند اما محافظه‌کاری معتقد است اثبات‌گرایی با خارج کردن انسان و ارزش و اخلاق از علم باعث فساد آن شده است. این نحله فکری به شدت علیه دموکراسی و اندیشه سیاسی مدرنیته است زیرا دموکراسی به برابری مردم در برابر قانون اعتقاد دارد، در حالی که فقط فلاسفه هستند که انحصار معرفت و دانش را در دست دارند و تنها راه برای حل این معضل آن است که حقیقت راستین به دسته‌ای خاص آموزش داده شود تا حتی‌الامکان به سوی حقیقت راهنمایی شوند. این نحله فکری اعتقاد دارد در عصر مدرن حقیقت غروب کرده و مردم را امروز به آن‌چه به نام علم ارائه می‌شود دل خوش کرده‌اند و خرسند کردن مردم در امور بی‌ارزش و حداکثر سرگرم کردن آن‌ها به موضوعات فایده‌گرایانه است. آنان اعتقاد دارند باید جامعه را از خطرات زیانباری که به نام علم و جامعه داده می‌شوند مصون نگاه داشت.

به طور کلی نحله چهارم عصاره تفکرات سه نحله پیشین در مورد محافظه‌کاری است. دفاع جدی از سنت و آن‌چه از گذشتگان باقی مانده، که نتیجه تعارض تفکر انگلیسی‌ها علیه تفکر فرانسوی برای اصلاح وضع موجود بود، و تلاش برای دفاع از بازمانده‌های فرهنگی و اجتماعی دوره فئودالیسم در دستیابی به حقیقت و دفاع جدی از مقولات شبه مذهبی مثل عدالت و حقیقت باعث شده این نحله فکری مفسده‌ای از تنازع چهار قرن بین محافظه‌کاری و ضدمحافظه‌کاری باشد. به طور کلی محافظه‌کاری در شکل اول بیشتر شاکله‌ای سیاسی، در شکل دوم فرهنگی، و در شکل سوم اقتصادی و در شکل چهارم فلسفی دارد. از این رو به نظر می‌رسد تا زمانی که روند نوسازی و نوگرایی در جهان در حوزه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی-اجتماعی وجود دارد، محافظه‌کاری نیز وجود خواهد داشت ◆

منابع

۱- اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۳۲، اسفند ۱۳۷۳.

۲- تاریخ محافظه‌کاری، دکتر حسین بشیریه.

۳- سنت و تجدد، دکتر رضا داوری اردکانی.